

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۰۲۰۲۶ / ۱۰ / ۱۷

ن. جلیلزاد

حافظه وطن، به قلم یک عاشق

شمشاد سبز غربت، وطن در سطرهای نور. قلمی از جنس نور. آنکه وطن را در قلم نگه داشت.

برخی آدم ها با ساختن دیوار نام می گیرند و برخی با افروختن چراغ.



جناب سیستانی از آن دسته دوم است/ مردی که چراغش را در سرزمینی دور، در سپیدی برف های شمال، روشن نگه داشت تا شب وطن، تنها و بی یادگار نماند.

آنکه وطن را در سینه اش کاشت. مهاجران بسیارند و غم شان همانند: خانه ای که آن جا ماند، کوچه ای که از یاد می رود، رنگ آسمانی که دیگر نمی توان دید. اما سیستانی وطن را در خاطره زندانی نکرد/ آن را در سطرها کاشت.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپړلو مخکي په څير و لولئ

از سال ها / بیشتر از سی و چند زمستان تمام، هر صبح که برف بر پنجره می نشست، او بر کاغذ، بهاری دیگر می آفرید/ بهاری که از قندهار تا سیستان، از قامت امان جوان و میرویس هوتک تا زخم دیورند، از حماسه یعقوب لیث تا سیمای زن افغان می رسید. بیش از پنجاه کتاب و نزدیک به هزار مقاله، حاصل یک عمر است/ و عمر، آن گاه که وقف عشق شود، شمار نمی خواهد، گواهی می شود.

تبعید برای او دو راه گشود: زندانی که دیوارش از دلتنگی است، یا کتابخانه ای که سقفش آسمان. او دومی را برگزید و در آن، خانه ای ساخت که هیچ طوفانی ویرانش نمی کند.

سیستانی / پاسدار آینه های شکسته

تاریخ، آینه یک ملت است، و روزگار بارها این آینه را شکسته است/ گاه به دست بیگانه ای که می خواست چهره ما را به گونه دیگر نشان دهد، و گاه به دست خودما. سیستانی خاموش نشست. تکه های پراکنده را یکی یکی برداشت، با دست های صبور سند و استدلال کنار هم نهاد، و آینه را به ملت بازگرداند تا خود را در آن بازشناسد. آثارش پرسش هایی را که دیگران از ترس نمی پرسیدند، با آرامش و استواری پاسخ داد.

صدای بی صدایان

سیستانی به کسانی رسید که تاریخ از کنارشان شتابان گذشته بود: بلوچ های سر افراز سیستان،

مردمان پکتیا و وزیرستان، و قیام هایی که در غبار قرن ها گم شده بودند. او به آنان زبان داد. در جهانی که روایت را قدرتمندان می نویسند، او قلم را به سوی ناشنیده ها گرفت و ثابت کرد که حقیقت، تنها به تبار و تاج تعلق ندارد، به هر دلی تعلق دارد که صادقانه زیسته است.

بانوی بلندبالای سرزمین

آنگاه که نام زن را بر پیشانی کتاب نوشتن، دل ها را به لرزه می انداخت، سیستانی با «سیمای زن افغان در حماسه و تاریخ» و «وضعیت حقوقی زنان افغان» ایستاد و گفت: این سرزمین، بدون زنانش نیمی از خویش است. در روزگاری که دروازه مکتب و پوهنتون به روی دختران این خاک بسته می شود، آن کتاب همچون دو چراغ بر آستانه دری بسته می سوزند و فردایی را نوید می دهند که خواهد آمد.

پلی میان دو کرانه! هر نسل، کرانه ای است و میان کرانه ها، رودی از فراموشی جاری.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ

سیستانی بر این رود پل بست. جوانی که فردا بپرسد یعقوب که بود، یا چرا خط دیورند هنوز می سوزد، بر این پل گام می نهد و به سوی ریشه هایش می رود. بزرگ ترین پیشکش یک نویسنده به ملتش همین است: راهی که او را از گم شدن نجات دهد.

فروتنی دانایان

خوشه ای که پربارتر است، سر فروتر می آورد. سیستانی با بیش از پنجاه کتاب و هزار مقاله‌تنها درپورتال اغان جرمن آنلاین، هنوز با فروتنی شاگردان می نویسد/ منبع می آورد، نقد را می شنود، و قلم را زینت خود نمی کند. او می داند که دانش، تاجی بر سر نیست، چراغی است در دست/ و چراغ را باید برای دیگران بالا گرفت، نه برای دیده شدن خویش.

شمشادی که زمستان را سبز زیست:

از کودتای ثور تا فروپاشی جمهوریت، از آتش جنگ های داخلی تا بازگشت طالبان، توفان ها یکی پس از دیگری آمدند و گذشتند، و او هنوز ایستاده بود.

شمشاد را دیده اید؟ در سردترین ماه های سال نیز سبز می ماند و برف را بر شانه می گیرد، اما نمی شکند. سیستانی نیز چنین زیست: خم شد زیر بار غم وطن، اما نشکست/ و از همین استواری، به همه ما آموخت که امید، یک تصمیم است.

میراثی که مرگ را نمی شناسد:

سنگ ها فرسوده می شوند، کاخ ها فرو می ریزند، و نام فرمانروایان در غبار گم می شود/ اما سطری که از سر عشق نوشته شود، پایان ندارد. آنچه سیستانی بر جای نهاد، حقیقتی مکتوب است که نه آتش می سوزاند و نه تحریف می تواند آن را بفرساید. روزی که همه رفتند و میدان خلوت شد، او ماند و نوشت/ و یک قلم، آن گاه که از جنس صداقت باشد، از هزار شمشیر ماندگارتر است.

درودی از دل

ای مردی که وطن را از دور، نزدیک تر از بسیاری از ساکنانش دوست داشتی و داری / ای که در غربت، خانه ای از کلمات برای ما ساختی/ نام تو در حافظه این خاک، چون ستاره ای خواهد درخشید که راهنمای شب گردان است.

عمرت دراز، قلمت جاودان، و سایه ات بر سر وطن مستدام باد.  پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ